هواللّه

مراسلهٴ آن جناب واصل و بر وقوعات و هذیان مفتریان اطّلاع حاصل گردید از این گونه امور مغموم و محزون نشوید و قلب را که مشکاة انوار رحمن و مرکز سنوح حقائق وجدانست مکدّر ننمائید این اقوال و احوال اوهام مجرّد است و این شئون و ظنون از نتائج جنونست امثال این‌ گونه وقوعات تا بحال بی حدّ و حساب واقع بلکه وقوعاتی وقوع یافت که این واقعه نسبت بآنها حکم قطره و دریا داشته و عاقبت حقیقت حال چون مهر منیر از افق مبین ظاهر و لائح گردید جای ملال نیست و موقع کلال نه چه که بزرگان دربار پادشاهی و ارکان مملکت شهریاری آنان که شخص شهیر و هوشیار و بصیرند بر حقائق امور مطّلعند و بر حقیقت سیر و سلوک واقف این ترّهات را در مسامعشان وقعی نه و این مفتریات را تأثیری نیست دیگر افترائی اعظم از آنچه بر سیّد علی اکبر در طهران واقع شد نخواهد شد علی‌الخصوص مفترین از صنادید ناس بودند و محلّ اعتماد کلّ اشخاص الحمد للّه اعلیحضرت تاجداری بنفس همایون و بواسطهٴ ارکان سلطنت جهانبانی تحقیق فرمودند عاقبت سبب خجلت طاغیین و شرمساری مفترین شد شما نیز حال الحمد للّه در تحت حکومت شخص کامل عادلید و در حضور بصیر ناقد و مفترین را کما هو حقّه میشناسند و پیش از شما بر حقائق احوالشان مطّلع گشتند سبحان‌اللّه معاندین از یک طرف خود را وکیل و وریث حضرت باب میشمرند و دعوای اصالت و وکالت کنند و از طرف دیگر نزد هموطنان زبان بطعن گشایند که این اشخاص بابی هستند و عند اللّزوم بسب و لعن مرشد خویش لسان بیالایند زیرا این روش در طریقشان جائز و موافق و باین دسیسه امر را بر هموطنان ساده مشتبه نمایند دیگر تفصیل بعضی مفترین را و رفتنشان به ماغوسا و واسطهٴ مخابره بودنشان را یاران وطن مطّلع نیستند حال شما با وجود این وقوعات و افتراها در صدد مقابلی و انتقام نباشید و جز بصرف انصاف حرکت ننمائید و زبان را بمذمّتشان میالائید نهایت آنکه در صدد مدافعه و اکمال ناموس باشید این دنیای دنی را لیاقت و سزاواری نبوده و این خاکدان فانی را ثبوت و قراری نه الحمد للّه اخلاق و اطوار و افکار این طائفه در نزد عموم طوائف از آشنا و بیگانه واضح و آشکار است اگر بنظر انصاف نظر شود کل شهادت میدهند که این طائفه صادق دولتند و طالب سعادت ملّت و اکثر ناس در فکر خویش و مبتلای کم و بیش هستند یا زخارف و حطام اندوزند و یا خود شمع عیش و عشرت افروزند نَفَسی بی هوسی برنیارند و قدمی بخیر همدمی برندارند بآرزوی جاهی همگنان را بچاهی افکنند و بجهت خوشی ایّامی بمذلّت اقوامی راضی شوند دانایان در تأسیس بنیان و اصلاح احوال بینوایان بکوشند و نادانان از جام غفلت مست و مدهوش و این طائفه از فکر خویش در کنارند و در خیر عموم جان‌نثار جسم ایران را عنصر حیاتند و در نوایای صالحه آیات باهرات در اصلاح اخلاق سعی بلیغ دارند و در سبیل رضای الهی بذل دل و جان دریغ ننمایند چهل سالست با وجود جمیع بلایا و محن و آلام تصحیح اخلاق نمایند و تعدیل اطوار انصاف لازمست از سال ورود به عراق تا بحال آنچه محلّ سخط و عذاب شدند و در مورد زجر و عقاب افتادند گناهی ننمودند و آهی برنیاوردند جز تسلیم و رضا کلمه‌ئی بر زبان نراندند و بغیر از صبر و سکون و صمت و سکوت وادیئی نپیمودند و بکمال صدق و استقامت بخدمت دولت کوشیدند و بخیرخواهی ابناء وطن جان‌نثاری نموده چشم از هر وقوعات پوشیدند شب و روز اوقات را حصر بر ما به التّرقّی نموده در حصول فوائد عمومی جان باختند و در وسائل تزیین حقیقت انسانی بانوار سعادت دانائی و ظهور کمالات بشری و تحقّق اعظم مناقب نفوس مدنی روح و وجود ایثار نمودند دیگر مقدّس اردبیلی نیز اعظم از این تقدیس ابراز ننمود اگرچه بصر اهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هوا بغیر از ذمائم نشنود

عاقلان خوشه‌چین از سرّ لیلی غافلند

کین کرامت نیست جز مجنون خرمن‌سوز را

شما از وقوع این گونه فسادها محزون نشوید و دلخون نگردید ما مأنوس جفائیم و مألوف وفا

بر من مسکین جفا دارند ظنّ

که وفا را شرم می‌آید ز من

قلب را بانوار تقدیس روشن کنید و جان را بنوایای خیریّه گلشن نیّت پاک جسم خاک را همعنان افلاک نماید و از حضیض جهل باوج عرفان کشاند اوقات حیات بگذرد و زندگی جسمانی فانی شود راحت عزیزان و مشقّت بینوایان کل بپایان رسد در این صورت خوشا نفسی که اثر خیری و نمونهٴ کمالی در معرض عمومی عالم انسانی گذارد و فرخنده بزرگواری که چشم از مدح و قدح جهانیان پوشیده و از صهبای محبّت اللّه نوشیده و از افق موهبت عالم انسانی بانوار رحمانی طالع و لائح گردد و باشعّهٴ ساطعهٴ از حقیقت کلّیّه در جهان ظلمانی چون شمع نورانی برافروزد و سبب ترقّی نفوس در درجات عالیهٴ کمالات که اعظم منقبت عالم بشریست گردد چون باین مقام بلند اعلی رسد نه کار بمدح و ستایش ناس دارد و نه شکایت از ذمّ و نکوهش و ممکن نیست نفسی در این خاکدان فانی تأسیس سعادت عالم انسانی نماید یا بخیر عموم کوشد و هدف سهام بلایا نگردد فرض کنیم ما مذموم و مغضوب و مبغوض نفوسی که بزرگواریشان از مشرق امکان چون آفتاب واضح و ظاهر و عزّت مقدّسه‌شان نزد عموم طوائف ثابت و لائح با وجود این هر یک بمصائب و شدائد بی‌نهایت مبتلا گشته مورد تحقیر و تکفیر طوائف و امم شدند بقسمی که بعضی کأس شهادت را بمنتهای سرور و حبور از دست ساقی عنایت نوشیدند و بعضی دیگر در مذلّت سجن حقیر و اسیر و در تحت سلاسل و زنجیر جان رایگان فدا نمودند ملاحظه نمائید خون هابیل را سبیل نمودند و حضرت شیث را جامهٴ رثیث در بر کردند نوح نجیّ را بنوحه و انین قرین نمودند و سخره و استهزاء روا داشتند هود محمود را قوم عنود زجر شدید نمودند و ناقهٴ صالح را حزب طالح پی کردند خلیل جلیل را در آتش انداختند و یوسف صدیق را بشدائد سجن و وثیق بیازردند حضرت کلیم را بورطهٴ خوف و بیم انداختند و عذاب الیم نمودند و حضرت روح را سرگشتهٴ دشت و صحرا کردند و هزار گونه تهمت و جفا سیّد حصور را اهل غرور سر بریدند و سرور کل خاتم رسل را لب و دندان شکستند و شاه شهیدان را بنهایت مظلومیّت خون مطهّر ریختند و بر اهل بیت رسالت خاک مذلّت بیختند حضرت امیر را زخم شمشیر روا داشتند و هفتاد سال در مجالس و محافل و بر مساند و منابر لعن و سب نمودند و جمیع جور و جفاها بسبب تهمت و افتراهای اعدا بود و مفترین رکن رکین جمهور بودند و پیشوایان اهل غرور حال مفترین بر این آوارگان الحمد للّه ارذل اقوامند و اکذب انام و عجب اینست که قبح اعمال و سوء اطوارشان چون آفتاب مشهور و بمحرمان حرم عرفان زبان طعنه گشایند و افترای محض روا دارند

حکایت کنند که چون حضرت سیّد السّاجدین و سند المقرّبین علیه السّلام باسیری وارد شام شدند در حالتی که اسیر بودند و زیر زنجیر شخصی حاضر شد و سؤال نمود که اگر پشه‌ئی بر ردای من نشیند و چون برانم کشته شود آیا با ردای آلوده بخون بعوضه نماز جائز است آن بزرگوار در جواب فرمودند سبحان اللّه یقتلون الحسین و یسألون عن دم البعوضة و حال حضرات مفترین منکر حضرت ربوبیّتند و غافل از الطاف ربّ احدیّت سلوکشان هادم بنیان انبیا و خویشان مخرّب بنیاد جمیع اولیا از مذهب اصفیا در کنارند و از مشرب ابرار بیزار مرتکب کبائر و صغائرند و منکر حقوق مثبوت واضح در دفاتر کذب را شعار خود نمودند و دنائت را دثار خویش کردند با وجود این بر اطوار و احوال ملک‌سیرتان و اخلاق و صفات آزادگان نکته گیرند و آنچه را خود لائق و سزاوارند نسبت دهند شاعر عرب گوید

و هبنی قلت هذا الصّبح لیل

أ یعمی العالمون عن الضّیآء

باری مختصرش اینست که این آوارگان بعالمی افتاده که نه سنگ ملامت بدخواهان را وصول و اثری بوده و نه مدح و ستایش خیرخواهان را فائده و ثمری

فضولی گفته کثرت پیکانک ایتمشدر تیموردن تن بکا

متنبّی گوید

رمانی الدّهر بالأرزآء حتّی

فؤادی فی حدید من نبال

فصرت اذا اتتنی من سهام

تکسّرت النّصال علی النّصال

ملجأ و پناه این عباد صون و حمایت حضرت پروردگار است و ملاذ و معاذ آوارگان عون و عنایت کردگار نفسی نکته‌ئی بر اطوار و احوال نتواند گرفت مگر آنکه گوید این طائفه شخص بزرگواری را معتقدند و در طریقت خویش متعبّد دیگر چه توانند گفت و چه اسناد توانند داد این وجدانست و حاکم بر وجدان قیّوم زمین و آسمان در ممالک متمدّنه ابداً سؤال از ضمائر و عقائد احدی ننمایند تا چه رسد بتعرّض آیا ندیدند و نشنیدند و یا سائر دول از حرّیّت وجدان اهالی ضرری دیدند آیا قوائم حکومت بغیر از حرّیّت قلوب ثابت و راسخ گشت و دعائم سلطنت بغیر از این وسیله محکم و متین شد جمیع ممالک بیگانگان معمور و رعایا از صهبای سعادت مخمور

خدمت حضرت سفیر کبیر دام اقباله العالی از لسان این داعی عرض ممنونیّت و تشکّر نمائید و عرض کنید که آن حضرت تا بحال در حقّ بسیاری از مهتران و کهتران اظهار عنایت فرمودید و چه زحمتها که تحمّل نمودید لکن هیچ یک چنانچه باید و شاید پاداش زحمات و التفات سرکار را نداشتند بلکه کل فراموش نمودند و یا آنکه پرده و روپوش گذاشتند لکن ما اگرچه آواره‌ئیم و بگوشهٴ زندانی افتاده بهیچ وجه التفات حضرتت را فراموش ننمودیم و صدقش اینست که تا بحال در این مدّت مدیده نه اهانتی دیدیم و نه جفائی کشیدیم بلکه بقدر امکان آثار مروّت دیدیم و ظهور عدالت امیدواریم تا جان و جنان موجود بدعایشان دمساز و بستایش خلق و خویشان همراز باشیم این بیت عربی را عرض نمائید

ما کنت بالسّبب الضّعیف فانّما

یدعی الطّبیب لشدّة الأوصاب

و عرض کنید که شما از جمیع قونسولوسهای دولت جاویدمدّت چه سلف و چه خلف استفسار فرمائید از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این طائفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولکن

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد

امّا عاقبت هر سرّی آشکار گردد و حقیقت هر نیّتی پدیدار

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سرّ آن سرسبزی بستان شود

لقمان بپسرش ناتان میفرماید یا بنیّ انّها ان تک مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة او فی السّمآء او فی الأرض یأت بها اللّه انّ اللّه لطیف خبیر باری خوشتر اینست که چشم از امکان بسته سرمست جام محبّت الهی باشیم فنعم ما قال

و لیتک تحلو و الحیوة مریرة

و لیتک ترضی و الأنام غضاب

و لیت الّذی بینی و بینک عامر

و بینی و بین العالمین خراب

اذا صحّ منک الحبّ یا غایة المنی

فکلّ الّذی فوق التّراب تراب

مورّخۀ ١۵ ربیع‌الثّانی سنۀ ١٣٠٧

عباس

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۳، ساعت ۱:۰۰ بعد از ظهر